

پکن از رویارویی با واشنگتن به ریاست جمهوری پل می‌زند

«دیپلماسی تنش» مقابل «دیپلماسی ماسک»

گذشت. ترامپ در مدت زمان بسیار کوتاهی تمام دستاوردهای سه سال گذشته را از دست داد و حمله به چین تنها راه‌حل او است. ترامپ با حمله به چین و انداختن تقصیر‌ها از شیوع ویروس و مقابله با آن به گردن پکن بیشتر روی احساسات ملی گرا ایانه و ترویج چین‌هراسی حساب باز کرده تا توجه رأی‌دهندگان آمریکایی و به‌خصوص طرفداران حزب جمهوری‌خواه را از وضعیت داخلی به سمت چین منحرف کرده باشد.

■ **فرصتی برای الگوی چینی**

چین بعد از مهار ویروس کرونا در شهر ووهان و استان هوبئی به‌عنوان مرکز اولیه و اصلی شیوع ویروس کرونا و بعد از انتشار ویروس در سطح جهانی جهت‌گیری تلاش خود را از داخل به خارج از کشور تغییر داد. این تغییر جهت به معنای برنامه‌ریزی گسترده‌ای برای همکاری با کشورهای مبتلا به ویروس بود که از آن با عنوان «دیپلماسی ماسک» یاد می‌شود و بر مبنای الگوی چینی طراحی شده است. یک نمونه از این دیپلماسی در کشور سرستان دیده شد. نخستین محموله از کمک‌های پزشکی چین برای مبارزه با ویروس کرونا در صربستان نیمه آوریل وارد بلگراد شد و بر خلاف انتظار از سوی الکساندر ووچچ، رئیس‌جمهور صربستان، مورد استقبال قرار گرفت، ووچچ در مراسم استقبال از این کمک‌ها بر پرچم چین بوسه زد تا مسیران قدردانی خود را از کمک‌های چین نشان داده باشد و مقامات مجارستان هم در آن موقع کمک اتحادیه اروپا را ناچیز دانستند و در مقابل از کمک‌های پکن تحسین کردند. دیپلماسی ماسک چین نه‌تنها محدود به کشورهای اروپای شرقی نشد و به دیگر کشورها در خاورمیانه، شرق و جنوب آسیا و آفریقا گسترش یافت، بلکه به ارسال کمک‌ها و تجهیزات پزشکی هم محدود نشد. الگوی چینی برای کنترل شیوع ویروس از طریق اعمال قرنطینه، رفت‌وآمد و نظارت عمومی هم به این کشورها صادر شد. به این ترتیب، همه‌گیری کرونا فرصتی برای چین فراهم کرد تا از خلأ راهبردی آمریکا در این عرصه کامل بهره‌برداری را داشته باشد و در عمل سکان رهبری برای مبارزه با ویروس را به دست بگیرد. این به آن معناست که آمریکا نه‌تنها نتوانست در سطح جهانی نقش

■ **سیدنعمت‌الله عبداللر حیم‌زاده**

دونالد ترامپ پنج‌شنبه گذشته و در مصاحبه با فاکس‌نیوزس گفت که دولت آمریکا گزینه‌های متعددی در برابر چین از جمله قطع کامل روابط با این کشور را در دست دارد. شاید این مهم‌ترین تهدیدی بود که ترامپ می‌توانست علیه چین مطرح کند که البته تهدیدی دور از انتظار نبود. این تهدید ترامپ بی‌پاسخ نماند و چائوئی چیان، سخنگوی وزارت خارجه چین، روز بعد و در یک نشست خبری قدرت اقتصادی کشورش را به رخ خبرنگاران کشید و با لحنی طعنه‌آمیز به ترامپ خاطر نشان کرد که بهتر است به جای تهدید به قطع رابطه، به فکر دستیابی به روابط پایدار همکاری باشد.

■ **ترامپ و فرار به جلو**

به‌طور کلی، ترامپ از ابتدای ریاست جمهوری خود موضوع حمله به چین را در سرفصل سیاست خارجی خود قرار داده بود که تا قبل از شیوع ویروس کرونا، این موضوع را در زمینه تجاری پیش می‌برد. دولت ترامپ در ابتدای شیوع ویروس در چین و عواقب منفی قرنطینه جمعی در اقتصاد این کشور، تصور داشت که این موضوع می‌تواند فرصتی برای اقتصاد آمریکا باشد تا با افت فعالیت‌های اقتصادی چین رونقی در اقتصاد آمریکا به وجود بیاید. ویلیور راس، وزیر بازرگانی آمریکا، در ۳۱ ژانویه گفت که شیوع کرونا باعث بازنگری شرکت‌ها برای فعالیت‌شان در چین می‌شود. شاید این تصور از رونق اقتصادی برای آمریکا چندان بی‌وجه نبود، اگر این کشور آمادگی مقابله با همه‌گیری ویروس می‌بود، اما رسیدن کرونا به آمریکا و شیوع سریع آن در ماه‌های فوریه و مارس تمام این محاسبات را به هم زد. آمار بالای تلفات و مبتلایان به همره اکمبود شدید امکانات پزشکی به‌خصوص در کلانشهر نیویورک تصاویری از آمریکا را در مواجهه با این ویروس رقم زد که هیچ‌کس انتظارش را نداشت تا چه رسد به اعضای دولت آمریکا و به‌خصوص شخص ترامپ. اما شیوع کرونا در حدود سه ماه در آمریکا توانست بیکاری در این کشور را به میزان ۱۲/۵ درصد افزایش بدهد. سقوط شخصی‌های بازار بورس طولانی مدت و افت شدید بهای قیمت نفت به دلیل نبود تقاضا از جمله دیگر مواردی بود که به شدت بر رشد اقتصادی دوره ترامپ تأثیر منفی

■ **دورنما**

استفن ولت (فارین پالیسی)

کرونا سایه جنگ را می‌آورد یا می‌برد؟

هر چند شواهدی از تأثیر کرونا بر وقوع جنگ وجود ندارد اما رفتار رهبران فاقد منطق را نباید نادیده گرفت



بسیاری از ستجش‌ها نشان می‌دهد که سال ۲۰۲۰ میلادی بدترین سالایی است که بشتر در دهه‌های گذشته به آن روبه‌رو بوده است. ما در هنگامه یک همه‌گیری هستیم که تاکنون جان ۲۸۰ هزار نفر را گرفته، میلیون‌ها انسان را بیمار کرده و قطعاً تا رسیدن به نقطه پایان، میلیون‌ها نفر دیگر را مبتلا خواهد کرد. امریکایی‌ها رئیس‌جمهوری را در رأس کار دارند که سرش را مانند بیک داخل برف کرده و درمان‌های کشنده تجویز می‌کند و به توصیه مشاوران عملی اشن اهمیت نمی‌دهد. حتی اگر تمام این مشکلات به شکل جادویی فردا ناپدید شوند، باز هم ما با خطر بزرگ و دیرین دگرشی‌های اقلیمی روبه‌رو هستیم. با توجه به این حقایق، آنچه می‌تواند بنابر این پرداختن به این نکته مهم است که آیا ترتیب یک همه‌گیری و یک رکود اقتصادی بزرگ، احتمال بروز جنگ را افزایش می‌دهد یا از احتمال آن می‌کاهد. آنچه تئوری و تاریخ درباره این پرسش به ما می‌گوید این است که هیچ‌یلا یا رکودی نمی‌تواند بروز جنگ را غیرممکن کند. جنگ جهانی اول در ست زمانی پایان یافت که آنفلوآنزای ۱۹۱۹–۱۹۱۸ شروع به ناپود کردن جهان کرده بود، اما این همه‌گیری نتوانست به جنگ داخلی روسیه، جنگ روسیه و لهستان یا چندین منازعه جدی دیگر پایان دهد.

رکود بزرگ که در ۱۹۲۹ شروع شد، نتوانست مانع تهاجم ژاپن به استان منچوری در ۱۹۳۱ شود و این رکود به آتش افزایش فاشیسم در دهه ۱۹۳۰ دامن زد و احتمال جنگ جهانی دوم را افزایش داد.

■ **تجارت کم می‌شود، احتمال وقوع جنگ**

با این‌حال هنوز هم می‌توان گفت که احتمال به راه افتادن جنگ پایین است. باری بوژان (Barry Posen)، کارشناس مؤسسه فناوری ماساچوست اخیراً تأثیر همه‌گیری کنونی بر احتمال جنگ را بررسی و اعلام کرده که کووید۱۹ به جای جنگ، احتمالاً صلح را افزایش خواهد داد. او باور دارد که همه‌گیری کنونی تأثیر آسیب‌زایی بر تمام‌تجارت‌های بزرگ گذاشته و این معنی شرایطی وجود ندارد که در آن برخی از کشورها آسیب ندیده باشند و برای فرصت‌جویی علیه بعضی دیگر که ضعیف‌تر و در نتیجه آسیب‌پذیر شده‌اند، وسوسه شوند، بلکه این همه‌گیری تمام دولت‌ها را نسبت به چشم‌اندازهای کوتاه و میان‌مدتشان بدبین کرده است. از آنجا که کشورها اغلب به دلیل نوعی اعتمادبنفس بیش از حد وارد جنگ می‌شوند، بدبینی ناشی از همه‌گیری می‌تواند به صلح بینجامد.

همچنین، ماهیت جنگ این است که شمار فراوانی از افراد را در مجاورت یکدیگر گردهم می‌آورد و این چیزی نیست که شما در میانه یک همه‌گیری خواهان آن باشید. بوژان می‌گوید که کووید۱۹ احتمالاً تجارت بین‌المللی را نیز در کوتاه و میان‌مدت کاهش خواهد داد. آنهایی که باور دارند وابستگی اقتصادی مانعی قدرتمند در برابر جنگ است، باید نسبت به این تحول هوشیار باشند. با توجه به این دلایل چه‌سا همه‌گیری به‌تنهایی عاملی برای ایجاد صلح باشد، اسما درباره پیوند بین شرایط اقتصادی گسترده‌تر و احتمال جنگ چه می‌توان گفت؟ آیا تعداد اندکی از رهبران هنوز خود را متقاعد خواهند کرد که بحران آفرینی و ورود به جنگ می‌تواند منافع ملی بلندمدت یا فرصت‌های سیاسی خود آنها را بیشتر کند؟ یک استدلال رایج، نظریه جنگ به اصطلاح انحرافی (یا مسیر پل) است. طبق این نظریه، رهبرانی که نگران محبوبیت‌شان در داخل هستند، برای انحراف توجه عمومی از شکست‌ها و ناکامی‌های خودشان به بحران آفرینی با یک قدرت خارجی و حتی استفاده از زور

علیه آن خواهند پرداخت. با توجه به این منطق، برخی از امریکایی‌ها اکنون نگران هستند که دونالد ترامپ در استانه انتخابات ریاست جمهوری تصمیم بگیرد به کشوری مانند ایران یا ونزوئلا حمله کند، به ویژه اگر احتمال بدهد که در این انتخابات بازنده خواهد بود.

■ **کینیز بنیسم نظامی**

حتی اگر از کاستی‌های منطقی و تجربی این تئوری چشم‌پوشی کنیم، بازهم چنین پیامدی برای من غیر محتمل به نظر می‌رسد. جنگ همواره یک قمار است و اگر شرایط حتی اندکی بدو نامطلوب پیش برود، می‌تواند آخرین میخ بر تابوت فرصت‌های روه به افول ترامپ باشد.

نظریه عوامانه دیگر «کینیز بنیسم نظامی» است. گاهی ایجادکننده مطالبات فراوان اقتصادی است و گاهی می‌تواند اقتصادهای بحران‌زده و کساد را از رکود خارج کرده و به شکوفایی و کارآفرینی کامل بازگرداند. نمونه بارز این تئوری، جنگ جهانی دوم است که به اقتصاد آمریکا کمک کرد تا سرانجام از باتلاق رکود بزرگ خارج شود. آنهایی که باور دارند قدرت‌های بزرگ برای حفظ شکوفایی کسب‌وکار بزرگ (یا صنعت‌ها جنگ‌افزا رها) وارد جنگ می‌شوند، طبیعتاً جذب این نظریه می‌شوند. من دراین‌باره تردید دارم. این نظریه می‌گوید برای ایجاد یک تحرک و انگیزه اقتصادی چشمگیر باید یک جنگ واقعی بزرگ راه بیفتد. نمی‌توان تصور کرد در زمانی که سطوح بدهی‌ها در حال افزایش است، یک کشور، جنگی تمام‌عیار – با تمام ریسک‌های همراهش – را آغاز کند. مهم‌تر اینکه، برای ایجاد انگیزه اقتصادی، راه‌های آسان‌تر و مستقیم‌تر بسیاری وجود دارد – گسترش زیرساخت‌ها، بیمه‌های بیکاری و حتی «پرداخت‌های هلیکوپتری» – شروع جنگ قطعاً یکی از ناکارآمدترین روش‌های موجود است. خطر جنگ معمولاً سرمایه‌گذاران را هم می‌هراساند چیزی که هر سیاستمداری که نگاهش به بازار سهام است آن را خوشایند نمی‌داند.

■ **جنگ‌ها برای «پیروزی سریع» شروع می‌شوند**

رکود اقتصادی می‌تواند در برخی شرایط خاص مشوقی برای جنگ باشد، به‌ویژه زمانی که یک جنگ بتواند کشوری را که با تنگناهای شدید روبه‌رو است، در دستیابی و شکست آن آسان خواهد بود و جورج بوش در ۲۰۰۳

میلادی به عراق حمله کرد، چون می‌پنداشت که جنگ کوتاه، موفقیت‌آمیز و ثمربخش خواهد بود. این حقیقت که هر یک از این رهبران، بدستنی ناگوارى داشتند، نمی‌تواند این اصل مهم را دگرش دهد: مهم نیست که شرایط اقتصادی یک کشور چگونه خواهد بود، رهبران آن کشور وارد جنگ نخواهند شد، مگر اینکه ببینند از خیلی سریع، ارزان و با یک احتمال منطقی از موفقیت می‌توانند این جنگ را به برانجام برسانند.

سومین و مهم‌ترین نکته اینکه انگیزه اولیه اغلب جنگ‌ها اشتیاق برای رسیدن به امنیت است و نه دستاوردهای اقتصادی. به همین دلیل، احتمال جنگ زمانی افزایش می‌یابد که کشورها باور داشته باشند که موانع بلندمدت قدرت می‌تواند آنها چرشن کنند؛ زمانی که آنها متقاعد شده باشند که دشمنانشان، کینه‌توزی دگرش ناپذیری دارند و سازش‌پذیر نیستند و زمانی که آنها اطمینان داشته باشند که می‌توانند گرایش‌های ناخوشایند را دگرش دهند و اگر اکنون وارد عمل بشوند، می‌توانند جایگاه مطمئن و ایمنی برای خودشان ایجاد کنند.

■ **سخن آخر**

شرایط اقتصادی (مغلاً یک رکود) می‌تواند بر شرایط سیاسی گسترده‌تر تأثیر گذار باشد، شرایطی که در آن تصمیم‌ها برای جنگ یا صلح گرفته می‌شود، اما این شرایط اقتصادی فقط عاملی میان شمار فراوانی از عوامل مهم دیگر هستند. حتی اگر همه‌گیری کووید۱۹ پیامدهای بزرگ، ماندگار و منفی بر اقتصاد جهان داشته باشد – که کاملاً نایکونه به نظر می‌رسد – محتمل نیست که تأثیری بسیار چشمگیری بر احتمال بروز جنگ – به ویژه در کوتاه‌مدت – داشته باشد. البته من نمی‌توانم دلیل قدرتمند دیگر جنگ – یعنی حماقت – را نفی کنم؛ به ویژه در شرایطی که این حماقت این روزها در برخی افراد بسیار مشهود است. بنابر این هیچ تضمینی وجود ندارد که ما شاهد آن نباشیم که رهبران فاقد منطق و قنایوت درست، به سوی یک جنگ خونین احقناده دیگر کشیده‌شوند، اما با توجه به اینکه در این برهه خاص از تاریخ شواهدی برای این رویداد وجود ندارد، امیدوارم که پیش‌بینی من در این مورد درست باشد.

تحلیل



آب توافقی غنی – عبدالله بر آتش بحران

توافق ۲۸ اردیبهشت، اگر پایدار بماند زمینه‌ساز تحولات بنیادین در افغانستان خواهد شد

عبدالله و اشرف‌غنی نشان می‌دهد که به‌نوعی رضایت همه طیف‌ها جلب شده، اما حزب جمعیت اسلامی افغانستان به رهبری صلاح‌الدین ربانی، به‌عنوان بزرگ‌ترین حامی و پشتیبان عبدالله، این توافق سیاسی را رد کرده و شرکت در حکومت آینده را نپذیرفته است. براسا این اساس، عبدالله به دنبال توافق با محمد اشرف غنی، پشتیبانی حزب جمعیت اسلامی افغانستان، به‌عنوان عمده‌ترین مرکز تجمع تاجیک‌تباران این کشور و حامی و همراه خود را از دست داده است. هرچند ناگامی عبدالله در بر آورده ساختن خواست‌های این حزب در طول پنج سال حکومت وحدت ملی، سبب کمرنگ شدن حمایت‌ها از او شده بود، اما توافق سیاسی اخیر به نوعی پایان حیات سیاسی عبدالله و حضور او در حزب جمعیت اسلامی افغانستان به‌عنوان حزب مادر پنجاه می‌شود. از طرف دیگر، این توافق برای محمد اشرف غنی نیز گران تمام خواهد شد و بیش از پیش، از میزان محبوبیت ضعیف او در میان پشتون‌ها خواهد کاست. جدای از توافق با عبدالله، اشرف غنی بالاترین لقب نظامی افغانستان که از آن به‌عنوان «مارشال» یاد می‌شود را به ژنرال عبدالرشید دوستم، رهبر جنبش ملی اسلامی افغانستان و از یک‌تباران این کشور که عملاً بیشتر ولایات شمالی را زیر سایه او قرار داد، اعطا کرده است. در طول تاریخ معاصر افغانستان تنها سه نفر توانسته‌اند این رتبه نظامی را به دست آورند؛ یکی عموی ظاهر شاه، شاه پیشین افغانستان در دهه‌ها پیش، دیگری محمد قسیم قجه‌یار، فرماندهان تاجیک‌تبار که در کنار فرمانده احمد شاه مسعود، نقش برجسته‌ای در جهاد علیه شوروی و حاکمیت کمونیستی در افغانستان و پس از آن، مقاومت علیه طالبان داشته و این بار، عبدالرشید دوستم از یک‌تبار، اعطای این مقام نظامی در نهایت سبب شد عبدالرشید دوستم که او نیز از حامیان بزرگ عبدالله در انتخابات ریاست جمهوری ۶ مهر ۱۳۹۸ بود، دست از مخالفت با توافق سیاسی بردارد. اعطای این مقام، یکی از خواست‌های محجوری عبدالله در مذاکرات برای توافق سیاسی با اشرف غنی بود، اما اعطای بزرگ‌ترین مقام نظامی افغانستان به یک چهره از یک‌تبار، با مخالفت‌های گسترده‌ای در میان پشتون‌ها همراه شده و انتقادهای شدیدی از اشرف غنی صورت گرفته است.

■ **بر کد دولت مذاکره با طالبان**

آنچه مشخص است این توافق سیاسی، به‌رغم مخالفت‌هایی که در هر دو طرف داشته، همان‌طور که بیان شد، آب بر آتش بحران سیاسی و انتخاباتی در افغانستان ریخته است و می‌تواند ورق را به نفع دولت این کشور در مذاکرات احتمالی با طالبان و امتیازطلبی‌های این گروه از یک‌سو و برنامه‌های پیدای و پنهان امریکا از سوی دیگر، برگرداند. با این وجود، امضای این توافق سیاسی همچنان با یک چالش اساسی مواجه است و آن، میزان عملی شدن این توافقنامه است. اشرف غنی و عبدالله عبدالله برای دومین بار در پنج سال گذشته زیر یک توافقنامه سیاسی، امضا کردند، اما در شرایطی که توافقنامه سیاسی تشکیل حکومت وحدت ملی در سال ۲۰۱۵، یک توافق ناکام بود و بیشتر مفاد آن، به‌خصوص بحث تغییر قانون اساسی و نظام سیاسی افغانستان و رفتن به سوی یک نظام پارلمانی و نخست‌وزیری عملی نشد، این بار نیز یک بخش عمده از توافق سیاسی جدید، بحث زمینه‌سازی برای تغییر قانون اساسی و به دنبال آن، تغییر نظام سیاسی افغانستان، تغییر قانون احزاب، تغییر قانون انتخابات و در نهایت رفتن به سوی یک نظام پارلمانی و نخست‌وزیری است؛ مسئله‌ای که در میان حامیان این توافق سیاسی، به‌خصوص در تیم‌های انتخاباتی این دو رهبر سیاسی، به‌خصوص در تیم انتخاباتی ثبات و همگرایی رهبری عبدالله عبدالله، کار برای توافق سیاسی و گذشتن از خواست‌های اساسی را بسیار سخت کرده بود؛ به خصوص اینکه این تیم نیز ادعای پیروزی در انتخابات ریاست‌جمهوری را داشتند و عبدالله در کنار اشرف غنی رسماً به‌عنوان رئیس‌جمهور، به قرآن کریم، سوگند یاد کرده بود. مفاد توافق سیاسی

■ **سیدعباس حسینی**

سرانجام پس از نزدیک به چهار ماه کش مکش سیاسی پیرامون اعلام نتایج نهایی انتخابات ریاست‌جمهوری افغانستان، بحران سیاسی انتخاباتی از این کشور روز یکشنبه (۲۸ اردیبهشت) با امضای توافقنامه سیاسی میان محمد اشرف غنی و عبدالله عبدالله به پایان رسید. امضای این توافقنامه سیاسی نقطه عطفی دیگر در تاریخ سیاسی افغانستان به شمار می‌رود؛ زیرا رهبران سیاسی این کشور، در شرایطی که افغانستان عملاً شاهد افزایش چشمگیر خشونت‌ها و عدم پیشرفت مذاکرات صلح با طالبان از یک‌طرف و همه‌گیری ویروس کرونا از طرف دیگر است، با از خودگذشتگی و انعطاف در خواست‌های خود، راه را برای پایان بحران حکومت‌داری و آغاز گفت‌وگوهای بین‌الافغانی با طالبان باز کردند. با امضای این توافق، عبدالله عبدالله، رهبری شورای مصالحه ملی و روند صلح افغانستان را در کنار ۵۰ درصد کابینه به دست آورد و در مقابل، ریاست‌جمهوری محمد اشرف غنی را به رسمیت شناخت.

قطعاً به دنبال شکست مذاکرات این دو رهبر سیاسی، با میانجیگری مایک پمپئو، وزیر امور خارجه آمریکا و ژلمی خلیلزار، فرستاده ویژه این وزارت برای صلح افغانستان، هیچ کسی تصور نمی‌کرد عبدالله عبدالله و محمد اشرف غنی که همواره حرف‌شنوی خود را از امریکا نشان داده، بتوانند به توافق سیاسی دست یابند، اما همان‌طور که محمد اشرف غنی، رئیس‌جمهور افغانستان تصریح کرده، رهبران سیاسی این کشور به خوبی نشان دادند که بدون نیاز به میانجیگری خارجی و براساس تلاش‌های داخلی و ملی نیز می‌توانند به یک راه‌حل اساسی و معقول برای حل بحران دست یابند؛ بر این اساس، امضای این توافق سیاسی، یک خبر غیرمنتظره و خوشحال‌کننده برای مردم افغانستان، کشورهای منطقه و جهان است.

از سوی دیگر، این توافق به نوبه خود، مشمت محکمی به هشدارها و بی‌پرونامگی‌های امریکا در مسئله افغانستان است که پس از شیوع ویروس کرونا، عملاً از زیر بار مسئولیت‌های خود در افغانستان شانه خالی کرده بود. البته باید خاطر نشان کرد که وزیر امور خارجه جمهوری اسلامی ایران با تماس‌های مکرر و بی‌دری که با رهبران حکومت افغانستان و همتای خود داشت، نقش

مهم و بارزی برای دست یافتن به این توافق سیاسی بازی کرده است و پس از امضای آن، محمدجواد ظریف اولین کسی بود که ضمن استقبال از این توافق، در تماس تلفنی با این دو رهبر سیاسی، موفقیت‌شان را تبریک گفت.

این در حالی است که سرخستگی طالبان و عدم انعطاف در خواست‌های این گروه به رسمیت شناختن دولت افغانستان، تشدید دامنه جنگ و نپذیرفتن آتش‌بس سبب شده که آغاز مذاکرات بین‌الافغانی همچنان به عنوان گروه کور تحولات این کشور باقی بماند. در صورتی که اگر رهبری طالبان نیز فارغ از هر گونه وابستگی به کشور یا گروهی، به اندازه اشرف غنی و عبدالله عبدالله، برای حفظ منافع ملی و پایان جنگ در کشور، از خود انعطاف و اراده سیاسی برای حل بحران نشان بدهد، روند صلح و مذاکرات بین‌الافغانی نیز به زودی به نتیجه خواهد رسید. براساس گزارش شورای امنیت ملی افغانستان، طالبان در طول سه ماه پس از امضای توافق صلح با امریکا، نزدیک به ۴ هزار حمله تروریستی در این کشور انجام داده است که طی آن، ۴۲۰ غیرنظامی کشته و ۹۰۶ تن دیگر زخمی شده‌اند.

■ **از دست دادن حمایت تاجیک‌تباران**

رسیدن به این توافق سیاسی، هر چند به ادعای عبدالله عبدالله کار آسانی برای دو طرف نبوده، اما در نهایت به نتیجه رسیده است. پراکندگی حضور گروه‌ها و احزاب مختلف سیاسی در هر یک از تیم‌های انتخاباتی این دو رهبر سیاسی، به‌خصوص در تیم انتخاباتی ثبات و همگرایی رهبری عبدالله عبدالله، کار برای توافق سیاسی و گذشتن از خواست‌های اساسی را بسیار سخت کرده بود؛ به خصوص اینکه این تیم نیز ادعای پیروزی در انتخابات ریاست‌جمهوری را داشتند و عبدالله در کنار اشرف غنی رسماً به‌عنوان رئیس‌جمهور، به قرآن کریم، سوگند یاد کرده بود. مفاد توافق سیاسی